

کاربرد ادبی و هنری حرف الف در پهنه ادب پارسی
(با تکیه بر اشعار جامی و شاعران سبک عراقی)
دکتر غلامرضا حیدری^۱



شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۳/۰۹

چکیده

آ، الف، ا، (همزه)، اولین حرف الفبای زبان فارسی و عربی است و نیز نخستین حرف از حروف جمل و ابجد بوده و به حساب جمل نماینده عدد یک است. الف، رمز برج ثور است. الف در ادبیات عرفانی و کلامی و فلسفی کنایه از ذات یکتای احدیت، روح اعظم، عالم تجرید و تفرید و سر بیچون ... است. حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی بویژه در اشعار شعرای سبک عراقی است. در اکثر اشعار این شاعران، الف؛ سابق، پیشوا، صدرنشین، نامور است. الف؛ نمادِ قد موزون، استوار، مستقیم و رعنا است. الف؛ مظهر سرافرازی، سربلندی، لاغری، ضعف، قیام، استقامت، قائم بودن است. الف، عاشق بالای خود است. الف چون سرکش دارد، پس سرکش است. الف زبان‌دار و دوزبان، در عین داشتن زبان، خاموش است. الف، فقیرترین به حساب می‌آید. الف؛ نماد بی‌چیزی، فقر، گدایی، عدم و ترک اوصاف است. الف؛ عربانی، شادابی، بی‌سری، میان بستگی و آراستگی را به ذهن متبادر می‌کند. الف؛ مظهر تنهایی، تجرد، تفرد، صداقت، درستی و پاکی است. الف، بی‌حرکت و ساکن است. آفرینش الف با نقطه آغاز می‌شود. جمله حروف و اعداد بر محور حرف الف می‌گردند. الف، اولین حرف آفرینش است. الف، نماد خردی و کوچکی و ریزی هم است. الف یکی از مشابه‌های پرکاربرد ادب پارسی است و شعرا در تصاویر و مضامین شعری، خار، هلال ماه، عصا، قلم، انگشت، سرو، ماه نو، کمر باریک و... را به الف مانند می‌کنند. در این مقاله سعی شده است به کاربرد ادبی و هنری الف در اشعار شاعران سبک عراقی با تکیه بر اشعار جامی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: الف، شعر، شعرا، جامی، سبک عراقی.

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر، ابهر، ایران.

مقدمه

در پهنه ادب پارسی، شاعران و نویسندگان با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون آفرینی های بکری می‌زنند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز از این علائم ظاهری حروف به نحو مطلوب بهره می‌برند. در عالم آنها هر حرفی جانی دارد که به زبان حالت، ایما، رمز، کنایه، ارزش، مقام و ... باد دیگران سخن می‌گوید، زمانی زبان **الف**، زبان گویای بلندی، کشیدگی، راستی، صداقت، فقر، عریانی و ... زمانی زبان **میم**، زبان گویای تنگی، شکنج، خردی و ... زمانی زبان **دال**، زبان گویای خمیدگی، کوژی، ناتوانی و ... زمانی زبان **نون**، زبان گویای ... است. حروف در خلال این‌گونه نوشته‌ها ارزش و مقدار نیز می‌یابند و بر پایه همین نگرش، **الف** را نمودی از عدد یک می‌دانند و **ب** را نمایانگر دو و **ج** را نمودی از عدد سه و **د** را نمودی از ... می‌دانند. خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف با حروفی که خود خلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر می‌نمایاند و آنجا که چاشنی ایهام و جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده می‌شود ملاحظت و سلاست آن صدچندان می‌شود و وقتی تصاویر ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه وقاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب بر اینها فراهم می‌کند، خواننده را به وجد و شور و نشاط درمی‌آورد.

پیشینه تحقیق

اگرچه شعرای سبک عراقی در خلق مضامین هنری و ادبی و عرفانی نسبت به دوره‌های قبل خود به مراتب، پرکارتر ظاهر شده‌اند، اما دامنه محدود توجه آنها به خلق تعابیر و ترکیبات و مضامین برساخته از حروف الفبا بویژه **الف**، باعث شده است تا در زمینه کاربرد ادبی و هنری و تصویری **الف**، کمتر مقاله و تحقیقی ارائه گردد.

می‌توان گفت هرچند در کنار تحقیقات اصلی، در حاشیه به صورت پراکنده و موردی و مختصر در خصوص توجه شاعران این سبک به حرف **الف**، به نکات خوب و گرانقدری اشاره شده است، ولی تحقیق و مقاله‌ای در پهنه سبک عراقی و شعرای آن در این راستا انجام نشده است و مقاله زیر در نوع خود می‌تواند زمینه‌ای برای پرداختن به دیگر حروف

الفبای فارسی، در سبک عراقی و حتی در دامنه‌ای وسیع‌تر در سبکهای ادبی دیگر باشد. هرچند نگارنده این مقاله، در مقالات دیگر کاربرد هنری و ادبی و تصویری الف را در سبک خراسانی و سبک آذربایجانی و سبک هندی نیز مورد بررسی قرار داده است.

جایگاه ادبی و هنری الف

الف، آ، ا، (همزه)، نام نخستین حرف الفبای زبان پارسی و عربی است. هرچند برخی همزه را پس از الف دومین حرف الفبا به حساب می‌آورند و تفاوت‌هایی را برای آن دو بیان می‌دارند اما عموماً، همزه را نیز الف می‌گویند. الف را به صورت لا (لام، الف) ضبط می‌کنند که نشان‌دهنده همزه ساکن است. الف مقصوره و الف ممدوده نیز می‌گویند. الف اولین حرف از حروف جمل و ابجد است که در حساب جمل نماینده عدد یک است. به نقل از اکثر کتب لغت، الف در جدول تقویمی علامت روز یکشنبه است. الف، در شعر برخی از شاعران عارف و متصوفه ادب پارسی و به تأیید بیشتر کتب لغت، از نظر لغوی و کنایی، کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ الله، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهتر آدم، باطن و حقیقت واحد، باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سرّ بیچون و... است. در زیر به برخی از آنها که در اشعار شعرای سبک عراقی بازتاب داشته‌اند اشاره خواهد شد.

حرف الف علاوه بر تعابیر لغوی و کنایی، از دیدگاه ادبی و هنری و تصویرآفرینی، به واسطه شکل و حالت و جایگاه خاص و برخی ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است.

- الف، چون در آغاز و شروع حروف الفبا قرار دارد؛ پس سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می‌آید.

- الف، راست و کشیده و افراشته و بی پیچ‌وخم است؛ پس مظهر سرافرازی و سربلندی است. قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم و رعنا و آراسته، بویژه محبوب و

معشوق را به آن نسبت می‌دهند. **الف** قامت یار در دل جای دارد. **الف**، سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می‌بالد.

- **الف**، باریک و نازک و کشیده است. لاغری، ضعف، عدم، و نیز باریکی و هلالی کمر، میان و اندام را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل ایستایی و استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی، ثابت قدمی و قائم بودن و... است. **الف**، بر قدمهای خود سوار است و برپا و سرپاست.

- **الف**، چون هیچ کدام از حرکات را نمی‌گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهرِ نداری، بی‌چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و ... است. **الف**، دست در امکان ندارد و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.

- **الف**، مد و سرکشی بر سر دارد. از **مد الف** به سایبان، کلاه، تاج، افسر **الف** تعبیر می‌کنند. **الف**، به واسطه این تاج و کلاه، کلاهدار و تاجدار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است.

- **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی‌سری **الف** تعبیر می‌کنند.
- **الف**، چون در آغاز حروف با قامتی استوار و کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد؛ سپهداری را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل و حالت خاص خود؛ مظهرِ حیرانی، سرگردانی، سرگشتگی، جنون و عاشقی است. **الف**، از عشق، به سر می‌گردد، اما از عشق بر نمی‌گردد.

- **الف**، چون در شکل نوشتاری، دو سر دارد، از آن به زبان **الف** و یا به دوزبانی **الف** تعبیر می‌کنند. **الف** زبان‌دار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. **الف** دو زبان دارد و دوزبانی است اما دوزبان و متملق و دورو نیست.

- **الف**، چون همیشه اعراب سکون می‌گیرد، مظهرِ سکون، بی‌حرکی و آرامش و... است.
- **الف**، به واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است.

- الف، شکل راست شده حرف ه است. الف، مظهر راستی و ه، مظهر خمیدگی است.

- الف، اگر به شکل نعل درآید تبدیل به ن می‌شود.

- الف، چون از حروف دیگر جدا نوشته می‌شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می‌شود، میل به وصل ندارد و از جمله حروف منزّه است، پس مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه‌نشینی، آزادی، وارستگی، تجرد، تفرد و یگانگی و... است.

- الف، همیشه به یک شکل و هیأت نوشته می‌شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته می‌شود. از این رو الف یک شکل، مظهر یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است. چون ظاهرش راست و یکتا و پاک است.

- الف در نوشتار، شکل کوتاه شده‌ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهر خردی و کوچکی و ریزی است. دل تنگ و خرد و کوچک و قاچ کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر و خلاصه و کوتاه و اندک و بی مقدار... را الف می‌گویند. یک الف بچه و یک الف زخم و یک الف... و نیز الف الف شدن و الف الف کردن به معنای ریزریز و خردخرد و تکه‌تکه و شرحه شرحه شدن و کردن از این تعابیر برگرفته شده است.

- الف، چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست‌پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.

- الف، اولین حرف آفرینش است. هرچند ذاتاً در مرتبه اول است اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر در پایان قرار می‌گیرد.

- الف، در شکل نوشتاری، چون شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمال و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از طرفی هم بر پایه باور قدماء، از به هم پیوستن نقطه‌های متعدد شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز می‌شود، و صفر نیز که شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی می‌یابد، ترکیبات مربوط به الف و نقطه و صفر و یک،

و ارزش عددی پیدا کردن **الف**، و ده و صد و هزار شدن آن به واسطه صفر و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصور و باور است.

- **الف**، در حالت وصل، به تلفظ در نمی آید. **الفِ وصل** در این حالت مخفی و پنهان می شود.

- **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، عریانی، برهنگی، پرافکندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی سری، زبانداری، آراستگی و... را به ذهن متبادر می کند.

- **الف**، از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته می شود. در ضمن در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز امتداد و کشیدگی **الف** معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این، به تکرر و تعدد از وحدت تعبیر می کنند. تعابیری چون اول و آخر **الف** نقطه ای است، **الف**، یک نقطه است، اصل و مبدأ **الف**، یک نقطه است، **الف**، ظرف است و نقطه مظروف، نقطه وحدت در **الف** هویدا شد، **الف**، از نقطه پیدا شد، نقطه ها باطن، **الف**، ظاهر است و ... بر پایه همین تعبیر است.

- **الف**، قطب حروف است و در همه آنها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به گونه ای شکل تغییر یافته حرف **الف** هستند و یا در ساختار شکل خود حرف **الف** را هم دارند. پس جمله حروف و اعداد بر محور و مدار حرف **الف** می گردند و **الف** همه چیز را در جان خویش جای می دهد. از این به تکرر و تعدد از وحدت و تکرر ذات اشیا با مسمای **الف** تعبیر می کنند. تعابیری چون **الف** در همه حروف دیده می شود، ها اگر راست شود همان **الف** است، **الف** نقطه بود و دال شد. بی، خلیفه **الف** است، طول قد **الف**، صورت بی می نماید، **الف**، در جان همه عالم است، **الف**، نهایت کمال آفرینش حروف است، **الف**، معتدل است و... از این دیدگاه گرفته شده است.

- منجمان، برجها را با حروف ابجد نام گذاری می کنند، و به جای **الف** که نخستین حرف ابجد است صفر می گذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر می نامند. و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط **الف** در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می کند.

- علاوه بر تعابیر و موارد برگرفته از شکل و هیأت و ویژگیهای خاص **الف** که در بالا

بدان اشاره شد، در خلق تصاویر و فضاها و مضامین بکر شاعرانه، الف یکی از مشابه‌ها و حتی مشابه‌های پرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خطِ عذار، میخ، خار، ماه نو و هلال ماه، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندان‌های شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خطِ محور، خط استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، شکاف و شیار، دل و سینه تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هر چیز مختصر و کم و اندک و بی‌مقدار و ... به الف مانند می‌کنند و یا در مقام مشبه از آن بهره می‌جویند.

- تعابیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر الف است از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیبات شاعرانه و ادبی با حرف الف است. ترکیباتی چون الفِ عزت، الفِ علا، الفِ عدل، الفِ سخن، الفِ مردمی... که نشانه بزرگی و سربلندی و برتری و تعالی و ... است، از این دست به شمار می‌روند.

- و نیز در ترکیباتی چون الفِ قامت، الفِ استقامت، الفِ بالا، الفِ استوا، الفِ اطعنا، الفِ آه ... علاوه بر این‌که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرفِ الف و مد و سرکش به‌کاررفته در ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی و ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه، تأکید می‌کند، به شکل استوار و ایستا و کشیده ظاهری واژه‌های برساخته از آن نیز که از کشیدگی و ایستایی و استواری الف متأثر و برخوردار است، توجه می‌کند. مثلاً در ترکیب الفِ آه، علاوه بر کشیدگی حرفِ الف و کشیدگی مد آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مدنظر است. و یا در ترکیب الفِ قامت علاوه بر الفِ کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه می‌شود.

- ترکیباتی چون الفِ مستقیم، الفِ یک‌تنه، الفِ یکتا، الفِ راست، الفِ تنها و... که تعداد آنها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیبِ صفتِ شاخصِ حرفِ الف ساخته شده‌اند که گذشته از این‌که یک ترکیب دستوری به شمار می‌روند، یک فضای زیبای هنری را هم ایجاد می‌کنند.

- غمزه‌هایی کرد چشمش با دل این نامراد
باز از دال دو زلفم آن الف قد داد یاد
(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۴۳: ۲۰۶)
- هر چه نه از پیش الف شد روان
همچو الف بر همه خن‌دیده‌ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)
- چون به هم آمد الف راست شد
هر نقطی کز همگان چیده‌ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)
- الف، قامت است و را ابرو
صاد و ضاد تو چشم‌ها بر رو
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۵۲۲)
- زلف تو که صد سینه ز دل خالی کرد
بر قامت همچون الفت دالی کرد
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۴۴۰)
- نیست حرفی در او مصون ز عوج
چون الف بلکه کاف وش همه کج
(جامی، ۱۳۶۸: ۸)
- خامه ابداع را چون الف قامتت
نامده یک حرف خوش بر ورق کاف و نون
(جامی، ۱۳۴۱: ۵۹۵)
- ز حد نون او تا حلقه میم
الف واری کشیده بینی از سیم
(جامی، ۱۳۶۸: ۶۰۱)
- الف قامتت از زان که به صورت نون است
کاف و نون نکته‌ای از حرف معمای من است
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۲۳)
- چه شد رتبت تو بیشتر اندر حساب حس
همچون الف اگر چه چو یا واپسین تویی
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۶۰)
- ور نقطه سر از الف تن جدا شود
بیرون منه ز دایره پرگار وار پای
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۶۲)
- الف قدی و زلف تا پای تو
شکن در شکن چون سر سین شده (سیف
فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۸۹)

- سه نقطه در یکی الف نگرَم
- الفی در حروف می‌شمردم
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۳۴۱)
- با که موجود ثانی‌ش خوانند
- بر الف نَزَد عارفان دال است
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۷۸)
- عارفان مجرد مفرد
- چون الفِ فرد و دال ابدالند
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۲۱۳)
- نقطه اصل الف کان معنی عین علی است
- در همه آفاق روشن خوانده از بر آفتاب
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۵۱۰)
- تا به بالا تو راست چو الفی
- ما چو لامییم در میان بلا
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۱۹۳)
- دال زلف و الف قامت و میم دهندش
- هرسه دامنند و به آن صید جهانی چو منش
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۶۵۸)
- گر الف را حرکت نیست چراست
- الف قد تو شیرین حرکات
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۳۶۸)
- دهان تو میم است و بالا الف
- خدا آفرید آن دو از بهر ما
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۱۹۵)
- الله که قامت الف آسای آن نگار
- مانند دال پشت مرا کرده چنبری
(عمان سامانی، بی تا: ۵۳)
- فلک تیغ ملامت برکشیده
- ز ماه نو الف بر سر کشیده
(محتشم کاشانی، ۱۳۷۶: ۵۷۲)
- الف مباحش ز ابجد که سرکشی دارد
- مباحش بی دو سر تو جیم باش چو جیم
(مولوی، ۱۳۶۳: ۶۵۸)
- گر الفی و سابق حرفی
- محو شو اندر لام افندی
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۱۲۲)

نون والقلم، اشاره به الف در آغاز لفظ و کلمه القلم دارد که بعد از حرف و یا لفظ نون آمده است. // ظاهراً با توجه به موارد اشاره شده فوق، به جایگاه آغازین بسم الله الرحمن الرحیم و پرده‌گشایی آن از سوره‌های قرآنی و آغازگری آیات توجه دارد و قرار گرفتن بسم الله الرحمن و الرحیم در بالای نون القلم نیز نشانگر پرده‌گشایی آن است.

از پی نوشت الف اندر رقم
پرده‌گشا گشته ز نون و القلم
(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

*الف از دفتر دین ندانستن: کنایه از چیزی در خصوص دین و مذهب ندانستن. نسبت به امور دین، بی اطلاع و نادان و ناآگاه بودن.

ندانسته از دفتر دین الف
نخوانده بجز باب لاینصرف
(سعدی، ۱۳۶۳: بوستان، ۷۲)

*الف از دو شاخ لام الف دور کردن: از الف، قد و قامت، و نیز آلت تناسلی عاشق را اراده کرده و از دو شاخ لام الف، دو پای شاخ مانند به هم گره خورده و نیز آلت تناسلی معشوق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از بیرون آمدن از هم‌آغوشی و دوری جستن و خودداری کردن از هم‌آغوشی و نزدیکی و معاشقه است. ر.ک. الف لام (لام الف).

الف کرد از دو شاخ لام الف دور
رهاند از گاز سیمین شمع کافور
(جامی، ۱۳۶۸: ۶۸۳)

*الف از زنگار مشق کردن: مشق الف کردن اشاره به این دارد که برای یاددادن حروف الفبا، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و سپس دیگر حروف را به این ترتیب می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می‌شد. این نوشتن مکرر و تمرین برای یادگیری را مشق می‌گفتند. و مشق کردن کنایه از تمرین و ممارست زیاد است. // ترکیب، کنایه از گل و گیاه الف مانند فراوان روییده در دشت و چمن و صحرا در بهار است که از آن به الف از زنگار مشق کردن تعبیر کرده است.

بر تخته خاک گویی اطفال بهار بیوسته الف مشق کنند از زنگار

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۲۰)

*الف از میانه خمار شدن: اگر حرف الف را از کلمه خمار برداریم، لفظ خمر می ماند.

کنایه از لفظ خمر است.

خمار و خمر یکی است ولی الف نگذارد الف چو شد ز میانه ببین خمار چه باشد

(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۶۳)

*الف از واو جستن: ضمن اشاره به حرف الف در میان واو، ترکیب، کنایه از انجام امر

و کاری صحیح و منطقی و ممکن و پسندیده و اصولی است. اشتباه و خطا نکردن.

واو ار طلبی طلب کن از نون و ز واو الف بجوی فافهم

(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۷۴: ۵۳۰)

الف از واو جو واو از نون چون رها کن ولی بجو بیچون

(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۷۴: ۵۲۲)

*الف الف از زنگار، به تکرار بر ورق نوشته: از الف الف گل و گیاه زنگارگون و از

ورق، دشت و صحرا را اراده کرده است، و ترکیب، کنایه از گل و گیاه روئیده بر پهنة دشت

و صحراست.

یا خود ورقی بر آن ز زنگار بنوشته الف الف به تکرار

(جامی، ۱۳۶۸: ۸۳۵)

*الف، اول به شمار درآمدن: اشاره به این دارد که الف در ترتیب حروف ابجد و الفبا

در مرتبه اول قرار دارد و از طرفی دیگر برای یاددادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان،

ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می نوشتند و تکرار

می کردند تا آموخته شود. // بر این باور نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش

خدا بر لوح محفوظ نقش بست الف بود. و نیز رک الف.

رو بنه تخته ابجد به کنار که درآید الف اول به شمار

(جامی، ۱۳۶۸: ۵۳۳)

فلک تیغ ملامت برکشیده ز ماه نو الف بر سر کشیده

(محتشم کاشانی، ۱۳۷۶: ۵۷۲)

*الف به میان لاله راه کردن: اگر به وسط کلمه لاله حرف الف افزوده شود تبدیل به

لاله خواهد شد که در مقام نفی و سلب خدایان دیگر بیان می‌شود.

مکحله لاله شده سرمه سای میل زمرده به درون داده جای؛

یا به میانش الفی کرده راه گشته پی نفی سوی لاله

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۹۲)

*الف بی به لوح خواندن: ر.ک. الف بی خواندن.

به لوح، اول الف بی تا نخوانی ز قرآن درس خواندن کی توانی

(جامی، ۱۳۶۸: ۵۹۴)

*الف بی تی: حروف آغازین حروف الفبا.//کنایه از تمام حروف الفبای فارسی.//کنایه

از تمامی چیزها.//کنایه از لوح، قلم و کرسی.// کنایه از تخته اول، که لوح اول درس است.//

الف کنایه از ذات باری تعالی و عالم وحدت و با و تا کنایه از کل عالم و عالم کثرت.//

کنایه از آغاز هر چیز شروع و مقدمه و اصول چیزی.// کنایه از اشکال متنوع و گوناگون.

بت است هر چه بعد وحدتش یعنی پس از الف که رقم کرده‌اند بی تی را

(جامی، ۱۳۴۱: ۴)

بود ماهیت آبی چنین تایی که هست آخر بود اسمش الف بی تی که ترکیب جهانستی

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۱۸)

*الف بی تی تی حی: اشاره به حروف الفبا و ترتیب و شکل ظاهری آنها دارد.// کنایه از

تعدد و تنوع و تكثر است.// کنایه از عالم تكثر. ر.ک. الف.

چل صباحی طینت اصل وجود کاینات با الف بی ظاهر است تی و تی و حی من

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۵۷)

*الف بی تی ندانستن: حروف الف و با و تا را ندانستن و شناختن.//کنایه از حروف

آغاز خلقت و آفرینش. و نیز ر. ک. الف بی خواندن.

الف قد تو آن روز بزد راه کمال
 که به مکتب الف و بی بنوشت استادم
 (شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۷۰۳)

***الف چون دال گشتن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف الف، دال، نون، لام و جیم و... که الف نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می دهند و دال، نون، لام و جیم و... که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند، ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است. // کنایه از افتادگی و ناتوانی و ضعف است. // کنایه از تغییر یافتن و دگرگون شدن و تبدیل شدن. // کنایه از تحقیر و خوار و عاجز شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از سرافکننده و شرمنده شدن. ر. ک. الف.

از عشق گردون مؤتلف بی عشق اختر منخسف

از عشق گشته دال الف بی عشق الف چون دال ها

(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۹)

***الف (چیزی، هیچ) ندارد:** چون الف هیچ نقطه‌ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمی پذیرد و ظاهری لخت و عریان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و ناداری الف تعبیر می شود. // و نیز الف هیچ ندارد مثلی مشهور بر شناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتبخانه برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، می گفت: با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، الف هیچ ندارد و منظور نقطه بود.

هیچ ندارد الف عاشقان
 هیچ ندارم که نترسیده‌ام

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

کدام الف که ز لطفش الف ندارد هیچ
 به طبع راست ازین حرف شد کسی آگاه

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۱۷۶)

چون الف از استقامت شدد به پیش	او ندارد هیچ از اوصاف خویش
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۵، ب ۳۶۱۲)	(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۵، ب ۳۶۱۲)
آن الف چیزی ندارد غافل است	میم دلتنگ آن زمان عاقلی است
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۲۳۳۱)	(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۲۳۳۱)
کم نگرده فضل استاد از علتو	گر الف چیزی ندارد گوید او
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۲، ب ۴۳۱۶)	(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۲، ب ۴۳۱۶)
اول سبقت بود الف هیچ ندارد	زان پیش رو افتاد و سپهدار و مؤید
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲۶۳)	(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲۶۳)

*الف، دال آمدن: ر.ک. الف چون دال گشتن.

وان الف، دال آمده در وی که پا ننهاده‌ایم بی لوی استقامت در ره عشق و ولا
(جامی، ۱۳۴۱: ۵)

*الف در بسم (پنهان کردن، مخفی گشتن): الف بعد از ب، در باسم الله، الف وصل

است و تلفظ و نوشته نمی شود و به صورت بسم الله نوشته و خوانده می شود. به علت عدم تلفظ و قرائت الف در کلمه باسم ا... از آن به پنهان شدن الف در بسم تعبیر می شود. // کنایه از به حساب نیامدن، محو شدن، مخفی گشتن، ضایع شدن، پنهان شدن، فرورفتن... است. و نیز ر.ک. الف وصل.

بی چو آمد پدید الف در بسم
مخفی گشت همچو جان در جسم
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۲)

آن الف در بسم پنهان کرده ایست
هست او در بسم و هم در بسم نیست
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۲۲۴۰)

*الف در لام (لام الف) کج شدن: به شکل خاص حرف ل که شبیه ا کج شده است،

توجه دارد. // به شکل ل که گویی ا را در خود جای داده اشاره دارد. // به کجی و خمیدگی ا در لفظ و کلمه لا توجه دارد. // کنایه از لفظ و کلمه لا است که از ترکیب الف و لام به وجود

می‌آید. // و نیز کنایه از خمیدگی و افتادگی و تواضع است.

گر چه به خود نیست کج اندام الف بین که چه سان کج شده در لام الف

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۴۰)

*** الف در میان ماه:** به حرف الف در میان کلمه و لفظ ماه اشاره دارد. // از الف، بینی و

دماغ کشیده معشوق را اراده کرده که بر چهره زیباروی معشوق قرار دارد.

بینی‌اش زیر هلال منخسف در میان ماه کافوری الف

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۳۴)

*** الف، دو لام، یک ها:** اشاره به ترکیب این حروف دارد که کلمه الله به وجود می‌آید.

لفظ الف و دو لام و یک ها اسمی است از آن اسم دریاب

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۶۰۰)

*** الف را لام کردن:** ر.ک. الف چون دال گشتن.

آن الف را دام زلفت، لام کرد قامت من چو الف بود از نشاط

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۴۶)

*** الف، صفر (صفر، الف):** الف در شکل نوشتاری، الف شبیه عدد یک است و از نظر حساب

جمل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد، در هنر خوشنویسی

و خطاطی، امتداد و کشیدگی الف معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. صفر نیز شبیه نقطه

است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و

کارایی می‌یابد. منجمان نیز، برجها را با حروف ابجد نام‌گذاری می‌کنند و به جای الف که نخستین

حرف ابجد است صفر می‌گذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر می‌نامند، و ثور را یک

و... الی آخر. ارتباط الف در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو

از این قاعده تبعیت می‌کند. در کل، تقابل و ترکیب الف و نقطه، و صفر و یک، و ارزش عددی پیدا

کردن الف، به واسطه صفر و نقطه مقابل آن، از فضاهای شاعرانه ادب پارسی است. // از الف، به

قامت کشیده و موزون معشوق و از صفر، به دهان تنگ و خُرد معشوق و در نهایت به زیباییهای

معشوق و محبوب در کنار هم اشاره دارد. و نیز ر.ک. الف.

گر بینی دهن تنگ و قد یار کمال

بوسه ده خواه بگو صفر و الف ده باشد

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۳۹۵)

***الفِ قامت دوست بر لوح دل بودن:** اشاره به این دارد که برای تعلیم و یاددادن حروف

الفبا، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و آنقدر بر روی لوح می‌ماند و تکرار می‌کردند تا این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار و جاودانه و همیشگی حروف می‌شد و از طرفی هم چون قد و قامت کشیده و موزون و رعناى معشوق و محبوب را به الف مانند می‌کنند، ترکیب، کنایه از یاد و خاطر و عشق همیشگی و جاویدان معشوق در جان و دل و وجود عاشق است، که هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد. // کنایه از عشق ازلی و ابدی به معشوق و ماندگاری یاد و خاطره آن در دل و خاطر است. // ترکیب اشاره‌ای هم به حرف الف نهفته در ل لفظ و کلمه دل دارد. ر. ک. الف.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۲۶)

***الفِ قامت کسی (به صورت، چون)(دال، نون)(بودن، گشتن، ماندن):** حرف الف

نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و حرف دال، لام، نون، جیم و... نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // ترکیب، کنایه از خمیده شدن و انحنا پیدا کردن قامت و قد راست و کشیده است. // کنایه از خمیدگی و افتادگی و ناتوانی و ضعف و تحقیر است. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از تعظیم و تکریم است.

الفِ قامتش چون دال بماند

خم چو پیران دیر سال بماند

(جامی، ۱۳۶۸: ۲۲۹)

الفِ قامتش چو نون گشته

طره سرکشش نگون گشته

(جامی، ۱۳۶۸: ۲۴۹)

الفِ قامتم ارزان که به صورت نون است

کاف و نون نکته‌ای از حرف معمای من است

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۲۳)

***الف قامتِ ممدوده حمرا:** قد و قامت کشیده سرخ‌رنگ. // ظاهراً کنایه از گل و گیاه سرخ

است. // به الف کشیده آخر لفظ و کلمه حمرا نیز توجه دارد.

بید طبری را کند از امر تو بلبل وصف الف قامت ممدوده حمرا

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۵)

***الف کسی لام شدن:** ر.ک. الف قامت کسی (به صورت، چون) (دال، نون) (بودن،

گشتن، ماندن).

شد الفم لام ز غمهای ژرف گوش کن از حال من این یک‌دو حرف

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۸۲)

***الف کشیده بر صفحه سیم:** از الف، بینی و از صفحه سیم، چهره و صورت سفید را

اراده کرده است. // کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره سفید محبوب و معشوق است.

ما بین دو عین راست از نون تا میم بینی الف کشیده بر صفحه سیم

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۷۰۵)

***الف کشیده بین العینین:** با عنایت به شکل حروف الف و عین، از الف بینی و از

عینین دو چشم را اراده کرده است. // کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره، مابین دو چشم محبوب و معشوق است. // هرچند به معنای کلمه عین به معنی چشم و چشمه نیز توجه دارد.

باشد ز شعاع رخ دو چشم تو دو عین بینی الف کشیده بین العینین

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۳۱)

***الف لام (لام الف):** دو حرف ا، ل. // اشاره به ال که حرف تعریف زبان عربی است

دارد که آن هم کنایه از توصیف و تعریف باشد. // اشاره به سوره‌هایی دارد که حروف آغازین حروف مقطعه آنها با ال است مثل الم، الر، المر، المص. // با ذکر حروف آغازین حروف مقطعه برخی از سوره قرآن کریم، کل سوره و کل قرآن را خواسته است. // اشاره به

لفظ و کلمه الله دارد که حرف آغازین آن الف و لام است و معروف و شناخته شده است. // اشاره به اسم اعظم الهی دارد. // اشاره به لفظ آل در معنی دودمان و خاندان است. // اشاره به ترتیب حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد.

الف در اول است و آخرین حرف نیز ضطغ می‌باشد که یک لا نیز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و تمام شد اضافه می‌کنند. // الف نشانه کشیدگی و راستی و بلندی است و قد و قامت کشیده را به آن نسبت می‌دهند و لام نشانه خمیدگی و ناراستی است و قد و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // الف لام، کنایه از دو چیز راست و خمیده است. // الف لام، کنایه از عدم توافق و هماهنگی و در تضاد بودن. // با توجه به شکل حرف ل، الف لام می‌تواند به شکل ا که در شکل حرف ل دیده می‌شود اشاره کند که کنایه از توافق و سازگاری است. // الف ساکن را به صورت لا در الفبا ضبط و از آن همزه ساکن را اراده کنند. // کنایه از لفظ لا می‌باشد. // با عنایت به شکل لفظ لا، کنایه از پیوستگی و اتصال و ائتلاف و ادغام و دوستی و توافق و یکدستی و نیز معاشقه و عشق‌بازی و وصال است. // با توجه به شکل لا، کنایه از هر چیز سراپا دونیم شده. // با توجه به شکل و حالت لا، کنایه از تکبر و غرور و بی‌اعتنایی است. // کنایه از تواضع و فروتنی و خدمتگزاری است. // لام الف، کنایه از گره ای که چپ و راست و درهم بندند. گره محکم و چپ اندر راست. // کنایه از هر چیز درهم‌تنیده و بهم‌بافته و درهم پیوسته و گره‌خورده است. // کنایه از هر چیز پیچیده و پیچ‌درپیچ است. // کنایه از بهم‌خورده و آشفته است. // کنایه از خروج از حالت عادی و اصلی، و نابودی است.

از کرشمه لام الف کن زلف را بالای خویش تا از آن بر نام هر مهروی نام لا کشند
(امیرخسروده‌لوی، ۱۳۴۳: ۲۰۲)

زان قد و زلف که گویی الف و لام ویند لام الف وار دل خسته دونیم افتاده است
(جامی، ۱۳۴۱: ۲۳۳)

نبود این جنس نکته بر تو نهان که الف لام بهر تعریف است
(جامی، ۱۳۴۱: ۷۸۷)

- حاشا که چو بی کناره جوید ز بلا
چون لام الف ار شود سراپا به دونیم
(جامی، ۱۳۴۱: ۸۲۵)
- قد تو لام و الف آمد عصا
هر دو پی نفی وجود تو لا
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۲۷)
- چون لام الفند هر دو یک جا
تو چون الف ایستاده تنها
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۵۲)
- هر الف لامی چه می ماند بدین
گر تو جان داری بدین چشمش مبین
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۵، ب ۱۳۲۱)
- بینی تو هیأت الف دارد راست
ابروی تو لام الف بود از چپ و راست
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۵۲)
- لام الف لا سیف الا ذوالفقار او را رسد
لاجرم در شأن ایشان لافتی الاعلی است
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۱۶)
- بخوان لا تسجدوا للشمس و امر ذات حق دریاب
که فرمود اسجدوا آن را که اسم او الف لامی است
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۴۵)
- تن تنایای ما الف لام است
مست عشقیم و این ترانه ماست
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۴۰)
- *الف لام الحمد، به میم بدل ساختن: اگر ال در الحمد را به میم تبدیل کنیم لفظ و کلمه محمد به دست می آید.
- یعنی الحمد را بخوان اول
ساز الف لام ازو به میم بدل
(جامی، ۱۳۶۸: ۹)
- *الف لام الف: سه حرف ا، ل، ا // اشاره به لفظ و کلمه الا دارد که از ترکیب سه حرف الف و لام و الف به وجود می آید.
- معنی اثبات گو با الف و لام الف
صورت توحید جو نفی طلب کن ز لا
(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۷۴: ۵۰۹)

*الف، لام بودن: با عنایت به شکل الف و لام که راستی و استواری را به الف نسبت می‌دهند و خمیدگی و افتادگی را به لام، ترکیب کنایه از خمیده شدن قد و قامت راست و کشیده است. و نیز ر.ک. الف قامت کسی (به صورت، چون) (دال، نون) (بودن، گشتن، ماندن).

تنم از ضعف گرچه شد الفی در سجود تو آن الف، لام است
(محتشم کاشانی، ۱۳۷۶: ۵۱۳)

*الف لام لام ها: از ترکیب حروف الف، لام، لام، ها لفظ و کلمه الله به وجود می‌آید.
الف و لام و لام و ها هر چار اسم است این حروف ای یار
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۶۹۹)

*الف لام میم (الم): سه حرف ا، ل، م // الم، حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره‌های بقره (۲)، آل عمران (۳)، عنکبوت (۲۹)، روم (۳۰)، لقمان (۳۱)، سجده (۳۲). // کنایه از هر کدام از سوره‌های مذکور و یا محتویات و حکایات آن. // کنایه از کل قرآن کریم و یا محتویات و حکایات آن. // کنایه از سوره الروم از قرآن کریم است. // با ساختاری هنری ضمن توجه خاص به حروف مقطعه و معانی و مفاهیم مربوط به آن، به ایهام به راستی و استواری و ایستادگی حرف الف و خمیدگی و کجی و شکنج حرف لام و خردی و تنگی و باریکی حرف میم توجه دارد و از الف، قد و قامت و از لام، زلف و از میم، دهان و خال را اراده کرده است. // به ایهام به واژه الم عربی، به معنی رنج و دردمندی نیز توجه دارد.

آمد الحمد اول قرآن پس الف لام میم از پی آن
(جامی، ۱۳۶۸: ۹)

این الم (الف لام میم) و حم این حروف چون عصای موسی آمد در وقوف
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۱۳۱۶)

این الم (الف لام میم) و حم ای پدر آمدست از حضرت مولی البشر
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۱۳۲۰)

قامت وزلف و دهانش چون الف لام است و میم گر نداری صدق والله العزیز ذواتتقام

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۲۵)

ما کشف از فضل علیم و قدیم بر دل او سرّ الف لام میم

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۳)

چون قلم قدرت حی قدیم کرد کتابت الف و لام و میم

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۳)

مصحف حق است رویش چشم و ابرو سوره‌ها قامت و زلف و دهانش چون الف لام است میم

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۴۱)

یکی از شکل قد و زلف و دهان از الف، لام و میم داده نشان

(هلالی جغتایی، ۱۳۶۸: ۲۲۷)

***الف مستقیم:** خط راست و مستقیم. // کنایه از قد و قامت کشیده و استوار.

کرده چو قطر آن الف مستقیم دایره غیب هویت دونیم

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۷۶)

***الف ممدود:** الفی که بر سر آن مد و سرکش باشد. // الفی که کشیده و راست است. //

در ترکیب، علاوه بر این که به کشیدگی و امتداد آه و ناله توجه دارد به فضای خیالی و هنری تشکیل شده از آه در بالای سر شخص نیز اشاره دارد.

از آه دل ایستاده بر سر دودم از آه همانا الف ممدودم

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۲۸)

ایستاده به سر از آه دمامم دودم من همانا شده از آه الف ممدودم

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۶۳)

***الف میانه دال:** در این بیت، ضمن اشاره به جای گرفتن نیزه الف مانند در تن خمیده

دال مانند، به ترکیب قرار گرفتن حرف ا در میانه حرف دال نیز توجه دارد.

خمیده شد تن اعدا چو دال و نیزه او گرفت جای به سان الف میانه دال

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۹)

***الف میم (میم الف):** دو حرف ا، م. // با توجه به تنگی حلقه میم و ایستادگی و استقامت

و راستی الف، دهان را به میم و قد و بالا را به الف مانند کرده است. // با توجه به تجرد و تفرد و عریانی و نداری و هیچ نداشتن حرف الف، از آن به نرگدایی و فقر و نداری الف تعبیر می‌کند و نیز تنگی و خردی حرف میم، از آن به تنگی تعبیر می‌کند. // به ترکیب میم و الف که لفظ و کلمه ما را به وجود می‌آورد، توجه دارد. // کنایه از لفظ امّ به معنای اصل و اساس و مادر است. // به شکل حرف م که الفی وارونه در زیر دارد، توجه دارد. // دهان در خردی و تنگی به میم و انگشت را در ریزی و کشیدگی و نیز قد و قامت و بالا را در بلندی و راستی به الف، مانند کرده است.

حرف میم آمد دهانت هست الف انگشت تو جز تو کس بر ما چرا انگشت نتواند نهاد
(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۴۳: ۲۰۷)

دهان تو میم است و بالا الف خدا آفرید آن دو از بهر ما
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۴۳: ۱۹۵)

این الف وین میم ام بود ماست میم او تنگ است الف زو نر گداست
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۲۳۳۰)

*الف میم عارف و معروف: منظور، الف در کلمه عارف و میم در کلمه معروف است. // ظاهراً کنایه از ماهیت و حقیقت عارف و معروف است.

الف و میم عارف و معروف شده در لام معرفت مکشوف (شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۵۴۸)

*الف میم معرفت: ظاهراً اشاره به رمز و راز و اشارات معرفت دارد. // ظاهراً الف کنایه از احد و میم نیز کنایه از احمد و محمد و بالتبع سایر مخلوقات است.

الف و میم معرفت گفتیم گوهر معرفت نکو سفّتم
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۵۵۲)

*الف نون: دو حرف ا، ن. // با عنایت به شکل حروف الف و نون، کنایه از راست و کج. // با عنایت به شکل حروف الف و نون، قامت را به الف و ابرو را به نون مانند کرده

است. // ترکیب دو حرف الف و نون، که با هم لفظ و کلمه آن و ان را به وجود می‌آورد.
 این چه جای تأمل است کمال الف و نون برای آن باشد
 قامت همچون الف داری و ابروی چو نون (شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۴۹۷)
 در تو هر آنی که گفتند از پی آن گفته‌اند
 (شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۴۰۸)

*الف، نون گشتن: ر.ک. الف چون دال گشتن.

الف گشت است نون می‌پایدش ساخت که تا گردد الف چیزی که نون است
 (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۶۹)

*الف واو نون: سه حرف ا، و، ن. // در این بیت اشاره به اشکال مختلف و بیان کثرت و تعدد دارد.

الف و واو و نون عیان گشتند دو جهان زین سه حرف یکتا شد
 (شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۵۱۷)

*الف وصل: هنگامی که الف در مقام وصل قرار بگیرد، از قرائت ساقط شده، تلفظ نمی‌شود، از این الف، به الف وصل و الف مهموز یاد می‌کنند. // کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. و نیز ر.ک. الف در بسم (پنهان کردن، مخفی گشتن)

من الف وصلم و جز نام وصل هرچه بگفتند بنشنیده‌ام
 (اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

ترکیبات دیگر

*آ، بی، تا، یی: از الف بی، تا حرف یا. // کنایه از تمامی حروف بتمام و کمال.
 بود ماهیت آبی چنین تا یی که هست آخر بود اسمش الف بی تی که ترکیب
 (جهانستی (نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۱۸)

*آن که اسم او الف لام است: اشاره به لفظ و کلمه الله دارد که حرف آغازین آن الف و لام است و معروف و شناخته شده است.

به طور کامل و تمام، همه چیز از اول تا آخر. به کل.

اولاً بشنو که خلق مختلف

مختلف جانند تا یا از الف

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۱، ب ۲۹۱۴)

***از الف ها مرکب بودن میم:** با عنایت به شکل ظاهری حرف م که از یک حلقه تنگ

و باریک شبیه به ه و یک ا سرنگون تشکیل شده است، از آن تعبیر به الف و ها و میم می کنند. // کنایه از نهایت ترکیب و توافق است.

میم از الف و هاست مرکب به نبستن

ترکیب بود علت بر هستی مفرد

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲۶۳)

***انگشت از لوح برداشتن الف:** در مکتبخانه ها، برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و

مبتدیان، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح بارها می نوشتند و تکرار می کردند و از نوآموز نیز می خواستند ضمن نوشتن مکرر الف بر روی لوح و تخته، آن را با صدای بلند تکرار کند. آنقدر این حرف نوشته و تکرار و خوانده می شد تا یاد گرفته می شد. بعد حروف ب را شروع می کردند و بدین ترتیب، دیگر حروف یاد داده می شد. این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می شد. شاید تداوم نقش الف بر روی لوح را به انگشت از لوح برداشتن الف تعبیر کرده اند. // این ترکیب به شکل انگشت مانند الف که بر روی لوح نقش می بندد اشاره دارد. // این ترکیب، ظاهراً به شکل الف و نیز طرز قرار گرفتن الف بر صفحه لوح که همانند انگشت گذاشتن بر چیزی است، اشاره دارد. // تلویحاً ترکیب اشاره به انگشت بر چیزی نهادن که کنایه از اشاره کردن و ایراد گرفتن باشد، دارد. و نیز ر.ک. الف.

لوح خود آن دم که نهی بر کنار

چون الف انگشت ازان برمدار

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۴۰)

***انگشت شهادت بر آوردن الف:** با عنایت به کشیدگی و درازی و رو به بالا بودن الف،

انگشت را به الف مانند می کنند. و شاید چون هنگام ادای شهادت و نیز اجازه شهادت خواستن انگشت را بالا می گرفتند و به سوی بالا و قاعدتاً به سوی خدا با انگشت اشاره می کردند ترکیب

گر نیی همچو الف بند به هیچ از سبق یافتگان پای مپیچ
(جامی، ۱۳۶۸: ۵۵۰)

* به سر گشتن الف: با عنایت به شکل الف، که سرگشتگی و حیرانی را به آن نسبت می دهند، ترکیب، کنایه از حیرانی و سرگشتگی است.

چون الف از عشق بگشتم به سر وز سر این عشق نگردیده ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

* بی خم و پیچ بر پای ایستادن الف: ر.ک. بر قدمها سوار بودن الف. و نیز ر.ک. الف.

بر پای ستاده بی خم و پیچ همچون الفی و با الف هیچ
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۹۱)

* بی سین، بی الف، الف گفتن: ر.ک. الف وصل.

چون الف از خود فنا شد مکتنف بی و سین بی او همی گویند الف
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۲۲۴۵)

* پدید آمدن بی و در بسم مختفی گشتن الف: ر.ک. الف وصل. ر.ک. الف در بسم

(پنهان کردن، مختفی گشتن)

بی چو آمد پدید الف در بسم مختفی گشت همچو جان در جسم
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۲)

* پیش الف چون با افتادن: با عنایت به شکل الف که نشانه راستی و ایستادگی و

سرافرازی است و ب که نشانه افتادگی و سرافکنندگی است، به ترتیب قرار گرفتن حروف الفبا، که در آن همیشه حرف ب در کنار الف قرار می گیرد توجه دارد. // ترکیب، کنایه از نهایت افتادگی و تواضع و احترام است.

پیش الف بس که فتادم چو با ها شدم ار بس که بغلتیده ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

* تن، الف شدن: با عنایت به شکل خاص الف، کنایه از لاغری و ناتوانی و ضعف قامت

استوار و کشیده است. // کنایه از تعظیم و تکریم است.

تنم از ضعف گرچه شد الفی

در سجود تو آن الف، لام است
(محتشم کاشانی، ۱۳۷۶: ۵۱۳)

***چون الف (چیزی، هیچ) نداشتن: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.**

راستی را چو الف هیچ نداری زین ذوق

گر ترا مکنت شین است و ترا ثروت تی است
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۳۰)

چون الف چیزی ندارم ای کریم

جز دلی دلتنگ تر از چشم میم (مولوی،
۱۳۷۲: ج ۶، ب ۲۳۲۹)

حی نیز اگر هیچ ندارد چو الف نیز

در صورت جیم آمد و جیم است مقید
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲۶۳)

ما کیم اندر جهان پیچ پیچ

چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۱، ب ۱۵۱۴)

فکرگاهش کند شد عقلش حرف

عمر شد چیزی ندارد چون الف (مولوی،
۱۳۷۲: ج ۲، ب ۳۰۸۴)

اگرچه تو نداری هیچ مانند الف عشقت

به صدر حرف‌ها دارد چرا زان رو که آن
داری (مولوی، ۱۳۶۳: ۹۴۴)

***چون الف راست شدن: ترکیب ضمن اشاره به کشیدگی و بلندی و استقامت و استواری**

قد و قامت، به صداقت و یکرویی و همدلی و توافق و یکدلی و وفاداری نیز اشاره دارد، چراکه

الف مظهر صداقت و یکرویی است. ر.ک. الف.

کنون که با تو شدم راست چون الف یکتا

ز بار محنت، پشتم دو تا چون نون کردی
(عراقی، ۱۳۷۳: ۲۱۷)

***چون جیم سر در پیش داشتن الف: با توجه به شکل راست و کشیده الف و شکل خمیده**

و سرافکنده جیم، ترکیب، کنایه از خم و کج شدن الف و از حالت راستی و استواری خارج

شدن آن است. // و نیز کنایه از خجالت سر به زیر افکندن و شرمسار و شرمنده و خجل شدن.

*در جان، منزل کردن الف: ترکیب اشاره به حرف الف در لفظ و کلمه جان دارد.
ر.ک. الف قامت دوست بر لوح دل بودن.

قامت آن سیاه چرده روان
چون الف کرد منزلش در جان
(جامی، ۱۳۶۸: ۱۹۲)

*دل از دال و الف خالی نبودن: از دال زلف خمیده و تابدار و از الف قامت کشیده محبوب را اراده کرده است که همیشه در دل و جان و یاد و خاطر عاشق باقی است. // چون همیشه در ترکیب و ساخت لفظ و کلمه دل، د و ا (ا در شکل ل) وجود دارد ترکیب اشاره به آن دارد. و نیز ر.ک. در جان منزل کردن الف.

دل بیمار من از دال و الف خالی نیست
با قد چون الف و زلف چو دال است او را
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۱۶۵)

*دل چون الف، میانه جان گرفتن: ر.ک. در جان منزل کردن الف. ر.ک. دال آمدن الف، میان دل.

هر تیر غمزه ای که بینداخت بر دلم
دل چون الف میانه جانش روان گرفت
(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۴۳: ۱۰۱)

*دو الف لام بر سر را: از دو الف لام بر سر را، به دو ال آغازین و قبل از را در دو کلمه الرحمن و الرحیم در آیه بسم الله الرحمن الرحیم توجه دارد.

بر سر را بین دو الف لام را
داده نشان از دو الف لام را
(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

*دو الف لام را: سه حرف ا، ل، ر. // لفظ و کلمه الر از ترکیب این حروف به وجود می آید که اشاره به حروف مقطعه ای است که چند سوره قرآنی با آن شروع می شود. // الر از حروف مقطعه که در آغاز چند سوره قرآن کریم آمده است و مفسران انا الله رای (منم خدایی که می بینم) تعبیر و معنی می کنند. // کنایه از کل قرآن. // به دو الر دو لفظ الرحمن و الرحیم در آیه بسم الله الرحمن الرحیم نیز توجه دارد.

بر سر را بین دو الف لام را

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

***دو دال، الف:** از دو دال، دو زلف خمیده و تابدار و از الف، قد و قامت کشیده را

اراده کرده است. // به لفظ داد هم توجه دارد.

هر گه خوانی الف بی ای حور نژاد

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۱۸)

***راستی از بالای الف بردن:** کنایه از خم و کج کردن، از حالت راستی و استواری

درآوردن و به شکل دیگر درآوردن. از ارزش و اعتبار انداختن.

جنبش کلک توز کم کاستی

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۲۵)

***رقم الف بی:** شکل و هیأت و جایگاه و مرتبه و ارزش عددی و حروفی دو حرف

الف و ب. // شکل و هیأت و جایگاه و مرتبه تمامی حروف الفبای فارسی.

رو رقمهای الف بی بنگر

(جامی، ۱۳۶۸: ۵۳۳)

***روی در لوح الف لام کردن:** لوح الف لام، تخته‌ای است که حروف الف لام،

بخصوص حروف الفبا جهت یادگیری بر آن نگاشته می‌شد و در مکتبخانه‌ها در امر تعلیم به

کار می‌رفت. مجازاً از الف لام نیز تمامی حروف الفبا مدنظر است. // با عنایت به شکل

خاص حروف الف و لام، و نسبت دادن قد و قامت کشیده به الف و زلف تابدار به لام،

الف قامت کشیده و لام زلف خمیده با هم لوح الف لام را تشکیل می‌دهد. // با عنایت به

توضیحات بالا، ترکیب لوح الف لام، کنایه از هر چیزی که آدمی را از فکر اصلی و اساسی

باز دارد و مشغول چیزی بی‌ارزش کند. // ظاهراً ترکیب، کنایه از فکر کسی را متوجه چیز

دیگر کردن، فکر کسی را به چیزی دیگر مشغول کردن، منصرف کردن، مشغول کردن به

چیزی بی‌ارزش. ر.ک. لوح الف.

گر بخواهد تا بگردد رأی من

روی در لوح الف لام کند

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۸۸)

*ری بی نون را با الف مقرون کردن: کنایه از ترکیب و به هم پیوستن این حروف که

لفظ و کلمه ربنا به وجود می‌آید.

هم ری و بی و نون را کردست مقرون با الف

در باد دم اندر دهن تا خوش بگویی ربنا

(مولوی، ۱۳۶۳: ۵۷)

*زمزمه بی الف لام گفتن: از آنجاکه الف لام از یک طرف حرف تعریف در زبان عربی

است و کلام بدان معرفه و شناخته می‌شود و نیز الف لام در زبان عربی به معنی صدا هم به

کار می‌رود ظاهراً، ترکیب زمزمه بی الف لام کنایه از حرف و کلام پوشیده و مبهم و مرموز

و به دور از فهم همگان و ناآشنا و ظاهری و کنایه‌آمیز گفتن است. و نیز ر.ک. الف لام.

ور از آن نیز بترسی هله چون مرغ چمن

دم به دم زمزمه بی الف و لام بگو

(مولوی، ۱۳۶۳: ۸۳)

*سر برزدن الف از میان لاله: اگر الف در میان لاله قرار گیرد لفظ و کلمه لا اله را به

وجود می‌آورد.

لاله کش از میان، الفی برزده است سر

دارد برای نفی سوی شکل لا اله

(جامی، ۱۳۴۱: ۶۸۵)

*سیمین الف: از بینی و دماغ کشیده و سفید و خرد و نازک به سیمین الف تعبیر کرده

است. // کنایه از دماغ و بینی کشیده و خرد و نازک و سفید.

هست دو چشمت ز شعاعش دو عین

بینی سیمین الفی بین بین

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۳۲)

*شکل الف را از دال نشناختن: شکل راست و کشیده را از شکل خمیده و ناراست

تشخیص ندادن. // مثل هر از بر نشناختن، کنایه از قدرت تشخیص نداشتن، ناآگاه و نادان بودن.

وان که به تعلیمگاه ماه و سال

شکل الف را شناسد ز دال
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۳۷)

***شکل الف، نقطه آخر نقش بستن:** اشاره به باورِ شکل گرفتن الف از نقطه و شکل

گرفتن تمامی حروف الفبا و نوشته‌ها و مکتوبات از **الف** دارد. و نیز ر.ک. **الف**.

نقطه آخر خوشی **شکل الف نقش بست**

زان الف آمد پدید جمله کتاب خدا
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۶۸۹)

***صفر بر سر شکل الف:** تعبیری است از گل نرگس. از شاخه نرگس به **الف** تعبیر

کرده است و از گلبرگها و برگها و وسط گل نرگس به **صفر**. ر.ک. **الف، صفر (صفر، الف)**

راست **شکل الفی** دارد و **صفری بر سر**

شده مرقوم بدین تخته اغبر نرگس
(سلمان ساوجی، ۱۳۳۷: ۵۳۸)

***صفر دهان بر الف افزودن:** از **الف**، قامت کشیده و موزون معشوق و از **صفر**، نیز

دهان تنگ و خُرد معشوق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از جمع شدن زیباییهای معشوق

و محبوب در کنار هم است. // به **الف** که از نظر جایگاه در مقام اول حروف ابجد و از نظر

ارزشی، یک و شبیه یک است نیز توجه دارد که افزودن عدد **صفر بر الف (یک)** ارزش

عددی آن را ده می‌کند. کنایه از زیاد و فراوان. و نیز ر.ک. **الف، صفر (صفر، الف)**.

فزوده بر الف صفر دهان را

یکی ده کرده آشوب جهان را
(جامی، ۱۳۶۸: ۶۰۱)

***قامت کسی چون الف بودن:** باتوجه به شکل **الف**، ترکیب کنایه از راست و استوار و

ایستاده بودن قد و قامت است.

قامت من چو الف بود از نشاط

آن الف را دام زلفت، لام کرد
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۴۶)

***قد الف، چون جیم (افتادن، شدن):** **الف** نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و

کشیده را به آن نسبت می‌دهند و **جیم**، **نون**، **دال**، **لام** نشانه خمیدگی و کجی است و قامت

خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار. // کنایه از ضعف و ناتوانی و افتادگی.

قد الفم ز مشق چون جیم افتاد آن سو که تویی حسن دو میم افتاد
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۳۸۲)

ماه از غمت دو نیم شد رخساره‌ها چون سیم شد **قد الف چون جیم شد** وین جیم جامت می‌کند
(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۴۰)

***قد چون الف در میان جان:** ترکیب اشاره به حرف الف در لفظ و کلمه **جان** دارد. ترکیب کنایه از نهایت همدلی و توافق و اتحاد و یکی بودن و یکدستی و یکرنگی است. ر.ک. **چون الف، میانه جان گرفتن** و نیز ر.ک. **الف قامت دوست بر لوح دل بودن.**

آن زلف همچو دال بین بر کنار دل **و آن قد چون الف بنگر در میان جان**
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۴۶۰)

***قد چون الف (لام، نون) شدن:** ر.ک. **قد الف، چون جیم (افتادن، شدن).**

نون شد قد همچون الفم بی تو ولیکن بر حال پریشانی من زلف تو دال است
بی آن قد همچون الف لامی شد از غم قامتم
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۲۳)
پیچیده کی بینم شبی با آن الف این لام
را (نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۱۹)

***قد راست هلالی چون الف، چون نون شدن:** ترکیب، کنایه از خمیده و ناتوان شدن

قد باریک و لاغر و کشیده و بلند است. ر.ک. **قد الف، چون جیم (افتادن، شدن).**
هرچند قدت راست، **هلالی، چو الف بود** از بار غم دوست به یکبار چو نون شد
(هلالی جغتایی، ۱۳۶۸: ۵۲)

***قد، لام و بالا، الف بودن:** از لام خمیدگی و از الف راستی و کشیدگی و بلندی را ارده کرده است. ترکیب، به خمیدگی و افتادگی قد و قامت خود و به استواری و بلندی قد و قامت محبوب و معشوق اشاره دارد. // اشاره به لفظ و کلمه **لا** که از ترکیب **الف و لام** به وجود می‌آید

دارد. // به لام و الف در لفظ و کلمه بلا و بالا نیز توجه دارد. ر.ک. لام الف.

قدم لام است و بالایت الف زان دوست می‌دارم بلا را کاندرو لام و الف پیوسته می‌بینم
(جامی، ۱۳۴۱: ۵۴۵)

***کاف الف:** به حساب ابجد، ارزش عددی کاف الف، ۲۱ می‌شود.

ناف هفته بد و از ماه صفر کاف و الف که به گلشن شد و این گلخن پر دود است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۶۵)

ناف هفته بد و از ماه رجب کاف و الف که برون رفت و ازین خانه بی‌نظم و نسق
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۷۲)

***لا از الف لام گشتن:** ترکیب به لفظ لا که از ترکیب الف و لام به وجود می‌آید توجه

دارد که رمز نفی ماسوی الله و توجه به یکتایی خدا و ذات الهی است. // به توافق و اتحاد دو شکل متفاوت و راست و کج الف و لام توجه دارد که چگونه در عین اختلاف با هم، لفظ لا را به وجود می‌آورند و با هم یکی می‌شوند. ر.ک. الف لام.

الفی لا شود و تو ز الف لام گشت لا هله دست و دهان بشو که لبش گفت الصلا
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

***لام الف در بلا پیوسته دیدن:** با عنایت به شکل لا در لفظ بلا، از آن به پیوستگی و

پیچیدگی و وابستگی الف در لام تعبیر کرده است. ر.ک. قد، لام و بالا، الف بودن.

قدم لام است و بالایت الف زان دوست می‌دارم بلا را کاندرو لام و الف پیوسته می‌بینم
(جامی، ۱۳۴۱: ۵۴۵)

***لام الف دیولاخ:** دو حرف لام و الف در لفظ دیولاخ. // ترکیب لام و الف، لا می‌شود

و علاوه بر این که اشاره به لفظ لا در دیولاخ دارد، ظاهراً به دوشاخ بودن شکل لا هم اشاره شده است. // از آنجاکه لام الف، نشانه گره خوردگی و پیچ در پیچی است و با این تعبیر، ظاهراً سختی و سهمگینی و پیچ در پیچی زمین دیولاخ مدنظر است.

لام الفش هست در این دیولاخ گردن دیوان هوا را دوشاخ

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۰۰)

***لام با الف پیچیدن:** از الف، قد و قامت کشیده معشوق را اراده کرده و از لام، قد و قامت خمیده عاشق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از به هم آمیختن و هم‌آغوشی و عشق بازی کردن است.

بی آن قد همچون الف لامی شد از غم قامتم پیچیده کی بینم شبی با آن الف این لام را
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۱۹)

***لام در میان بلا:** به حرف لام در لفظ بلا توجه داد. // ظاهراً به شکل حرف ل در لفظ و کلمه بلا که از دو طرف توسط حرف ب و ا محدود و تحت فشار است، توجه داد که بلا و سختی را در ذهن تداعی می‌کند.

تا به بالا تو راست چون الفی ما چون لامیم در میان بلا
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۴: ۱۹۳)

***لوح الف:** تخته‌ای و لوحی که جهت یاددادن حروف الفبا، حرف الف و دیگر حروف را بر آن می‌نویسند و تکرار می‌کنند تا آموخته شود. // با عنایت به شکل خاص حرف الف و نسبت دادن قد و قامت به آن، لوح الف می‌تواند کنایه از قد و قامت کشیده باشد.

زلف تو تن را نوشت سوره نون بر ورق قد تو دل را نهاد لوح الف در بغل
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۰)

***لوح الف بی، به کنار کسی نهادن:** اشاره به تخته و لوحی دارد که جهت یاددادن حروف الفبا، حروف الف با تا و دیگر حروف را بر آن می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا آموخته شود. // کنایه از آموزش و یاددادن و تعلیم است.

لوح الف بی به کنارت نهند ور به دبستان سر و کارت دهند
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۴۰)

***لوح الف بی داشتن:** کنایه از آماده تعلیم و آموزش بودن. ر.ک. لوح الف.
بر در مکتب عشقت چو خرد روح امین در کنار آمد و لوح الف و بی دارد
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۶۶)

الف، ه، لفظ و کلمه آهم را اراده کرده است.

هر که به میم دهانت چشم گشاید چو هی میل کشم به دیده‌اش از الف آه خویش

(جامی، ۱۳۴۱: ۴۶۰)

***میم مدور بر الف مطول نوشتن:** از میم مدور، گلبرگهای گرد و مدور نرگس و از

الف مطول هم شاخه بلند و کشیده نرگس را اراده کرده است. ترکیب اشاره به شکل و هیأت گل نرگس دارد.

آبروی دگر آورد چمن را که نوشت بر مطول الفی میم مدور نرگس

(جامی، ۱۳۴۱: ۴۵۰)

***نابودن الف:** ر.ک. الف وصل.

چو ز نابودن الف پرسید گفت شیطانش از میان دزدیدن

(جامی، ۱۳۶۸: ۸۲)

***نرگدا بودن الف:** با عنایت به نداری و فقیری و عریانی و هیچ نداشتن الف، از آن به

نرگدا بودن الف تعبیر می‌کنند. ر.ک. الف.

این الف وین میم ام بود ماست میم او تنگ است الف زو نر گداست

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۶، ب ۲۳۳۰)

***نقش صفر و الف اصغر و اخضر:** از صفر، برگها و گلبرگهای نرگس، و از الف

اصغر و اخضر نیز شاخه‌های زرد و سرخ نرگس را اراده کرده است، هرچند به الف در کلمات اصغر و اخضر نیز توجه دارد. // اشاره‌ای هم به ترکیب الف (که شبیه یک است) با صفر که عدد ده را به ذهن متبادر می‌کند و با عشر (یک‌دهم است) دارد. ر.ک. صفر، الف. و نیز ر.ک. الف.

عشر آیات چمن شد به حسابی که نمود نقش صفر و الف اصغر و اخضر نرگس

(سلیمان ساوجی، ۱۳۳۷: ۵۳۸)

***نقطه اول، الف نقش بستن:** اشاره به این دارد که الف در ترتیب حروف ابجد و الفبا

در مرتبه اول قرار دارد و از طرفی دیگر برای یاد دادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا آموخته شود. // بر این باور نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست **الف** بود. و نیز رک **الف**.

نقطه اول که **الف** نقش بست

بر در محجوبه احمد نشست

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۶۸۹)

***نون الف ذال:** در حساب جمل، مجموع ارزش عددی حروف **نون** و **الف** و **ذال** ۷۳۱

می‌شود.

به بهتر طالع و فرخنده‌تر فال

دوم روز رجب در **نون الف ذال**

(عبید زاکانی، ۱۳۸۰: ۳۰۰)

***نون الف گشتن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف **الف** و **نون** که **الف** نشانه کشیدگی و

راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و **نون** نشانه خمیدگی و ناراستی است و

قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از حالت خمیده درآمدن، راست و

استوار و کشیده گشتن.

الف گشت است نون می‌پاییش ساخت

که تا گردد **الف** چیزی که **نون** است

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۶۹)

***نون کالفش پای بود میم فرق:** ظاهراً به ترکیب قرار گرفتن حروف **الف** و **میم** و **نون**

در لفظ الرحمن در آیه **بسم‌الله الرحمن الرحیم** توجه دارد. // در ترکیب الرحمن الرحیم از

الف با عنایت به شکل راست و ایستای آن به **پا** تعبیر کرده است و از **میم** نیز به واسطه شکل

گرد و مدور آن به **فرق** تعبیر کرده است. // به شکل ماهی (**نون**) نیز توجه دارد که پای آن را

الف و سر آن را **میم** تصور کرده است. // ظاهراً به آیه **نون و القلم** نیز اشاره دارد که در آن

نون یعنی ماهی را تداعی می‌کند و **الف** پای **القلم** و **میم** فرق آن شمرده شده است.

نون کالفش پای بود میم فرق

ماهی کوش که در آب است غرق

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

محبوب شده است.

قامت را الف هواخواه است

ها ز شوقت دو چشم بر راه است

(هلالی جغتایی، ۱۳۶۸: ۲۲۹)

*هیكل الف بی تی: شکل سه حرف الف ب ت منظور است. // مجموعه حروف الفبا،

تمام حروف الفبا.

خوب تر زین دو نفی و اثباتی

نیست در هیكل الف بی تی

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۶۰۱)

*یک الف نوشتن و هفت آیت از آن پدید آمدن: کنایه از تکرار عالم از عالم وحدت

است. و نیز ر.ک. الف.

یک الف بنوشت و هفت آیت از آن آمد پدید

هفت هیكل حافظ این هفت کشور ساخته

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: ۴۴۶)

نتیجه

در سبک عراقی، شاعران با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، بویژه حرف الف، دست به مضمون آفرینیهای بکری زده‌اند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز، از شکل و حالت و ویژگی حرف الف، به نحو مطلوب بهره برده‌اند. در سبک عراقی به علت تعدد شعرا، تعداد شاعرانی که به تصویرپردازی و خلق مضامین و تعابیر و ترکیبات ادبی و هنری با حرف الف پرداخته‌اند به مراتب خیلی بیشتر از سبکهای ادبی دیگر است. با بررسی شواهد شعری حرف الف که در این مقاله به آن اشاره کرده‌ایم چنان برمی‌آید که در میان شاعران سبک عراقی، جامی پرکارترین شاعر در زمینه خلق تعابیر و ترکیبات و تصاویر هنری و ادبی نغز با الف است. ترکیبات ادبی و هنری و تصویری بر ساخته از الف جامی در عین سادگی از زیباترین، خوش ترکیب‌ترین، شاعرانه‌ترین و هنری‌ترین بر ساخته‌های ادب پارسی به شمار می‌رود.

مولوی در بین شاعران سبک عراقی در مقام دوم در تصویرپردازی و آفرینش هنری و ادبی

از الف قرار داد. شاه نعمت‌الله ولی و نسیمی از دیگر شاعران پرکار و خلاق در خلق تصاویر

زیبای هنری با الف بعد از جامی و مولوی به شمار می‌رود. اوحدی مراغه‌ای و شیخ کمال خجندی در ردیف بعد از این شاعران قرار دارند که تصاویر نغزی از شکل و حالت الف ارائه داده‌اند.

شاعرانی چون هلالی جغتایی، امیر خسرو دهلوی، سیف فرغانی، محتشم کاشانی، خواجه‌ای کرمانی، حافظ، سلمان ساوجی، سعدی، عراقی، عمان سامانی، عبید زاکانی و... از دیگر شاعرانی هستند که در این زمینه هرچند در حد دو یا سه بیت طبع‌آزمایی کرده‌اند.

- آشتیانی، چاپ دوم، تهران، پیک فرهنگ.
۱۳. عراقی، فخرالدین، (۱۳۷۳)، دیوان فخرالدین عراقی، به اهتمام سعید نفیسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات جاویدان.
۱۴. عمان سامانی، میرزا نورالله، (بی تا)، گنجینه الاسرار، تهران، انتشارات اسلامیه.
۱۵. محتشم کاشانی، کمال‌الدین، (۱۳۷۶)، دیوان محتشم کاشانی، به کوشش مهر علی گرکانی، تهران، سنایی.
۱۶. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۳)، کلیات شمس تبریزی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوازدهم، تهران، امیرکبیر.
۱۷. _____ (۱۳۷۲)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، ۶ جلد، چاپ دوم، تهران، مولی.
۱۸. نسیمی، عمادالدین، (۱۳۷۲)، دیوان نسیمی، به کوشش یدالله جلالی پندری، چاپ اول، تهران، نی.
۱۹. ولی کرمانی، شاه نعمت‌الله، (۱۳۷۴)، دیوان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ اول، تهران، نشر نخستین.
۲۰. هلالی جغتایی، نورالدین، (۱۳۶۸)، دیوان هلالی جغتایی، با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنایی.